

ایستاد شما بلوغ عا

دکتر محمدرضا سنکری

در غروب عطش آلود، وقتی برق شقاوت خنجر آبیگون بر خنجره آخرین شهید نشست. وقتی صدای شکستن استخوان در گوش سم‌ها پیچید و آنگاه که خیمه‌ها در رقص شعله‌ها گم شدند، جلادان همه چیز را تمام شده انگاشتند. هشتاد و چهار کودک و زن، در ازدحام نیزه و شمشیر، از ساحل گودالی که همه هستی‌شان را در آغوش گرفته بود گذشتند. تازیانه در پی تازیانه، تحقیر و توهین و قهقهه‌ای که با آه‌آه کودکان گره می‌خورد، گسترده میدان شعله‌ور را می‌پوشاند.

دشمن به جشن و سرور ایستاده است و نوازندگان، دست افشان و پایکوبان، در کوچه‌های آراسته، به انتظار کاروانی هستند که با هفتاد و دو داغ، با هفتاد و دو پرچم، با شکسته‌ترین دل و تاول‌زده‌ترین پا، به ضیافت تمسخر و طعنه و خاکستر و خنده آمده است.

زنان با تمامی زیورآلاتشان به تماشا آمده‌اند. همه را اندیشه این است که با فرو نشستن سرها بر نیزه، همه سرها فرو شکسته است.

اما خروش رعدگونه زینب علیها السلام، آذرخش خشم سجاد علیه السلام و زمزمه حسین علیه السلام بر نیزه، همه چیز را شکست. شهر یکپارچه ضجه و اشک و ناله شد و باران کلام زینب جان‌ها را شست و آفتاب را از پس غبارها و پرده‌ها به میهمانی چشم‌های بسته آورد. چهل روز گذشت. حقیقت، عریان‌تر و زلال‌تر از همیشه از افق خون سربرآورد. کربلا به بلوغ خویش رسید و جوشش خون شهید، خاشاک ستم را به بازی گرفت. خونی که آن روز در

اساسی می‌شود؟ انصاف کجاست؟ شرف کجاست؟

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «أَنَا أَوَّلُ بَنِي دِينِ اللَّهِ وَ إِبْرَاهِيمَ شَرَعَهُ» من به این که دین خدا را یاری کنم و شریعت خدا را عزیز گردانم اولی هستم. این‌ها شریعت خدا را منزوی و ذلیل کردند، از جامعه کنار زدند، من پسر پیامبر صلی الله علیه و آله اولی هستم به این که در مقام عزیز کردن شریعت خدا برآیم. «وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» من باید در راه خدا جهاد کنم، ابی عبدالله حرکت خود را جهاد در راه خدا می‌داند، با این هدف که «لتكون كلمة الله هي العليا» تا سخن خدا برترین باشد، کسی بالاتر از سخن خدا حرفی نگوید، آن‌جا که گفتند «خدا گفته است»، همه خضوع کنند. نه این که بگویند خدا گفته، ولی این حرف برای ۱۴۰۰ سال پیش خوب است! امروز خود ما بهتر از خدا می‌فهمیم!

هدفی که امام حسین علیه السلام در وصیت‌نامه خود برای برادرش فرمود این بود، «انما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي» شاید کلمه «طلب» اشاره به این مطلب باشد که، من نمی‌گویم می‌توانم چنین کاری را انجام دهم، همه مشکلات را حل و فسادها را برطرف کنم، اما در این راه تکاپو می‌کنم و قدم برمی‌دارم؛ نهایت سعی خود را می‌کنم، اگر مردم هم کمک کرده و به وظیفه‌شان عمل کردند، این کار انجام خواهد شد، مفاسد اصلاح خواهد شد. اما اگر مردم کمک نکردند، من به وظیفه خود عمل کرده‌ام. پس هدف «طلب الاصلاح» بود، و این هدف به بهترین وجه تحقق پیدا کرد.

پی‌نوشت

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲، باب ۳۷، روایت ۲
۲. بس، ۶۱-۶۰
۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹، باب ۳۷، روایت ۲
۴. ر. ک. به: میزان، زمستان ۱۳۵۹ و بهار ۱۳۶۰
۵. ر. ک. به: کیهان، ۲۳، ۲۴ و ۲۵ فروردین ۱۳۷۹، گزارش‌های مربوط به کنفرانس برلین

فریفتن من و شما ادعای اسلام می‌کنند.

اصلاح خوب است اما اصلاح بر اساس سیستم اسلامی، بر اساس نظام ارزشی اسلامی، نه آنچه را که آمریکا یا سایر کفار اصلاح می‌دانند. برای ما آمریکا یا هر کس دیگر چه تفاوتی می‌کند. چون او بیش‌تر اصرار می‌کند ما او را سمبل قرار داده‌ایم، و آلا برای ما آمریکا با کسان دیگر فرقی نمی‌کند، هر کافری همین‌گونه است. هر که با ارزش‌های اسلامی مخالف است ما دشمن او هستیم؛ ما خواستار تحقق ارزش‌های اسلامی هستیم، می‌خواهیم احکام خدا اجرا شود. دنیا می‌گوید این کارها خلاف اعلامیه حقوق بشر است، می‌گویند آن اعلامیه برای خودتان. ما تا جایی با این اعلامیه موافقیم که در فرهنگ اسلامی جایگاه خودش را داشته باشد. «خوب» در نظر ما آن است که اسلام می‌گوید، «بد» هم آن است که اسلام بگوید بد است؛ نه آنچه شما یا پارلمان اروپا یا کنگره آمریکا بگوید، گفته‌های آن‌ها برای ما حجیت ندارد، مراجع تقلید ما باید بفرمایند، قرآن باید بفرماید، سنت رسول الله صلی الله علیه و آله باید بفرماید.

امام حسین علیه السلام در بیان دیگری، مشابه همین می‌فرماید: «إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَرَمُوزٌ طَاعَةُ الشَّيْطَانِ وَ تَرْكُ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَ أَظْهَرُوا الْقِسَادَ فِي الْأَرْضِ وَ أَبْطَلُوا الْخُدُودَ وَ شَرَبُوا الْخُمُورَ» این‌ها حدود الهی را باطل کردند، تعطیل حدود، یک مطلب است؛ باطل کردن، از آن بالاتر است. گاهی می‌گویند امروزه شرایط به گونه‌ای نیست که ما حد الهی را اجرا کنیم. ولی زمانی هم می‌گویند این حکم بی‌مورد است، این قانون خلاف ارزش‌های انسانی و انسانیت است، آن‌گونه که جبهه ملی درباره لایحه قصاص گفتند،^(۴) و امروز اتباع آن‌ها به صورت صریح‌تر می‌گویند و می‌روند در کنفرانس برلین و در آن‌جا رسماً احکام اسلامی را محکوم کرده و می‌گویند باید تغییر کند!^(۵) و متأسفانه بعضی از روحانی‌نماها نیز چنین افتضاحتی به بار می‌آورند! آن کسانی که خودشان را مدافع قانون اساسی می‌دانند اقل این بی‌دین‌ها را به محاکمه بکشانند؛ شما ضروریات اسلام را انکار کرده‌اید! شما آبروی اسلام را در کشورهای خارجی برده‌اید! دفاع از قانون اساسی این‌ها را اقتضا نمی‌کند؟ آیا فقط اقتضا می‌کند که جلوی روزنامه‌ها را باز بگذاریم تا هر غلطی می‌خواهند بکنند؟ هر جسارتی می‌خواهند به مقدسات بکنند؟ فقط در این صورت دفاع از قانون



شب عا

شهید سیدمرتضی آوینی

غروب نزدیک می‌شود و تو گویی تقدیر زمین از همین حاشیهٔ ارون‌درو است که تعیین می‌گردد. و مگر به راستی جز این است؟

بچه‌ها آماده و مسلح، با کوله‌پشتی و پتو و جلیقه‌های نجات، در میان نخلستان‌های حاشیهٔ ارون‌درو، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می‌کنند. این‌ها بچه‌های قرن پانزدهم هجری قمری هستند؛ هم آنان که کرهٔ زمین قرن‌هاست انتظار آنان را می‌کشد تا بر خاک بلادیدهٔ این ستاره قدم گذارند و عصر ظلمت و بی‌خبری را به پایان برسانند...

و اینک آنان آمده‌اند، با سادگی و تواضع، بی تکلف و صمیمی، در پیوند با آب و درخت و آسمان و خاک و باران... و پرندگان؛ و تو هم که از غرورآباد پر تکلف نفس‌آماره راه‌گم کرده‌ای و به یکباره خود را در میان این بندگان مطیع خدا یافته‌ای، حس می‌کنی که به برکت آنان با همه چیز، آب و درخت و آسمان و خاک و باران و پرندگان و دیگر انسان‌ها پیوند خورده‌ای و بین تو و رب العالمین هیچ چیز نمانده است و دائم الصلوة شده‌ای.

غروب نزدیک می‌شود و انتظاری خوش دل بی تاب تو را در خود می‌فشارد. این نخلستان‌ها مرکز جهان است و اگر باور نداری، خود به خیل این یاوران صاحب الزمان (عج) ببینند تا دریابی که چه می‌گویم.

مگر نه این است که زمان در کف صاحب الزمان (عج) است و اینان نیز یاوران او؟ مگر نه این چنین است که خداوند انسان را برای خلیفه‌اللهی آفریده است؟ و مگر نه این چنین است که انسان را عبودیت حق به خلیفه‌اللهی می‌رساند؟

این نخلستان‌ها مرکز جهان است، چرا که بهترین بندگان خدا، یعنی بنده‌ترین بندگان خدا در اینجا گرد آمده‌اند تا بر صف کفر بتازند و بند از اسرای شب بگیرند و آیینۀ فطرت‌ها را از تیرگی گناه بزدايند و کاری کنند تا جهان بار دیگر اهلیت و لایت نور را پیدا کند.

بعضی‌ها وضو می‌گیرند و بعضی دیگر پیشانی بندهایی را که رویشان نوشته شده است «زائران کربلا»، بر پیشانی می‌بندند.

در اینجا و در این لحظات، دل‌ها آنچنان صفایی می‌یابد که وصف آن ممکن نیست. گفتم که هیچ چیز در میانهٔ تو و رب العالمین باقی نمی‌ماند. خود تو؛ آن که به او می‌گویی من. و در اینجا دیگر منی در میانه نیست؛ من می‌میرد و همه به هم پیوند می‌خورند. آنگاه دست‌ها درهم گره می‌خورند و دیگر رها نمی‌شوند.

در میان نخلستان‌های حاشیهٔ ارون‌درو، پیشاپیش عید فرا رسیده است، و هرچه به شب نزدیک‌تر می‌شویم، دل‌ها را اشتیاقی عجیب، بیش‌تر و بیش‌تر در خود می‌فشارد.

بعضی از بچه‌ها گوشهٔ خلوتی یافته‌اند و گذشتهٔ خویش را با وسواس یک قاضی می‌کاوند و

غریبانه‌ترین غروب، در گمنام‌ترین زمین، در عطشناک‌ترین لحظه بر خاک چکه کرد، در آوندهای زمین جاری شد و رگ‌های خاک را به جنبش و جوشش و رویش خواند. چهل روز آسمان در سوگ قربانیان کربلا گریست و هستی، داغدار مظلومیت حسین (علیه السلام) شد. چهل روز، ضرورت همیشهٔ بلوغ است، مرز رسیدن به تکامل است و مگر ما سرما و گرما را به «چله» نمی‌شناسیم و مگر میعادگاه موسی در خلوت طور، با چهل روز به کمال نرسید.

اینک، چهل روز است که هر سبزه می‌روید، هر گل می‌شکفتد، هر چشمه می‌جوشد و حتی خورشید در طلوع و غروب، سوگوار مظلوم قربانگاه عشق است. چهل روز است که انقلاب از زیر خاکستر قلب‌ها شراره می‌زند. آنان که رنج پیمان‌شکنی بر جانشان پنجه می‌کشید و همهٔ آنان که شاهد مظلومیت کاروان تازیانه و اشک و اندوه بودند و همهٔ آنان که وقتی به کربلا رسیدند که تنها غبار صحنهٔ جنگ و بوی خون تازه و دود خیمه‌های نیم سوخته را دیدند، اینک برآشفته‌اند، بر خویش شوریده‌اند. شلاق اعتراض بر قلب خویش می‌کوبند و اسب جهاد زین می‌کنند. چهل روز است که یزید جز رسوایی ندیده و جز پتک استخوان کوب، فریادی نشنیده، چهل روز است استبداد بر خود می‌پیچد و حق در سیمای کودکانی داغدار و دیدگانی اشکبار و زنانی سوگوار رخ نموده است. اینک، هنگامهٔ بلوغ ایثار است. هنگامهٔ برداشتن بذری است که در تفتیده‌ترین روز در صحرای طف در خاک حاصلخیز قتلگاه افشاندۀ شد.

اربیعین است. کاروان به مقصد رسیده است. تیر عشق کارگر افتاده و قلب سیاهی چاک خورده است. آفتاب از پس ابر شایعه و دروغ و فریب سر برآورده و پشت پلک‌های بسته را می‌کوبد و دروازهٔ دیدگان را به گشودن می‌خواند. اربیعین است. هنگامهٔ کمال خون، باروری عشق و ایثار، فصل دروین، چیدن و دوباره روییدن. هنگامهٔ میثاق است و دوباره پیمان بستن. و کدامین دست محبت‌آمیز است تا دستی را که چهل روز از گودال، به امید فشردن دستی همراه، برآمده، بفشارد؟ کدامین سر سودای همراهی این سر بریده را دارد و کدامین هفت، ذوالجناح بی‌سوار را زین خواهد کرد؟

اربیعین است. عشق با تمام قامت بر قلۀ «گودال» ایستاده است. آو دستی که در ساحل علقمه کاشته شد، بلند و استوار چونان نخل‌های بارور، سربرآورده و خنجره‌ای کوچک که به وسعت تمامی مظلومیت فریاد می‌کشید، آسمان در آسمان به جست‌وجوی همصدا و همنا سیر می‌کند. راستی، کدامین یآوری به «همناوی» و همراهی برمی‌خیزد؟

مگر هر روز عاشورا و همهٔ خاک، کربلا نیست؟ بیایید همواره همراه کربلا بیاين گام برداريم تا حسینی بمانيم.

